

邪崇

邪崇

— 大圓子◎著 —

@晋江大圓子

The Haunted

نویسنده: دایوان زی

نام دیگر: Evil

مترجم: دختری با ماسک شیشه ای

این کتاب دارای 185 فصله

برای اطلاعات بیشتر به کانال مترجم ملحق

شین!

https://t.me/lotus_sefid

لطفا این ترجمه رو هیچ جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس

ها اون رو دریافت کنید.

سایت myanimes.ir

[@myAnimes](mailto:myAnimes)

شما میتونین برای خرید کتاب ها از طریق کانال مترجم هم اقدام کنید!

این اثر متعلق به مای انیمه است به عنوان مترجم، مجوز پخش یا کپی یا

انتشار و چاپ کتاب رو بدون اجازه خودم نمیدم... لطفا رعایت کنید!

خرید این کتاب مدرکی برای استفاده های نامشروع شما نیست!



فصل نوزدهم: لذت کمک به دیگران

اتاق 308 بیمارستان عمومی سوم، شایعه بود تسخیر شده است و اخیراً یک داستان جدید هم به آن افزوده شده بود.

گفته میشد، یک شب دیر وقت، یکی از پزشکان که شیفت داشت ناگهان وارد اتاق شد که از مدتها پیش بلااستفاده مانده بود. او چراغها را روشن کرده و مدت طولانی آنجا ماند تا اینکه بعد خارج شد و چراغ را خاموش کرد. 20 دقیقه بعد یک پرستار داخل شد و پیش از اینکه بیرون بیاید چراغ را برای 5 دقیقه روشن کرد.

ولی وقتی از هر دو پرسیدند چه اتفاقی افتاده است اصلاً یادشان نمی آمد چه کاری کرده اند. چنان بودند انگار در خواب راه میرفتند.

ظاهراً این حادثه را به رئیس بیمارستان هم گزارش دادند و او در سکوت کسی را استخدام کرد تا نگاهی به اتاق بیندازد آن ارباب استخدام شده به رئیس بیمارستان گفت ایزدی برای کمک و درمان به اینجا آمده بوده است. موضوع خوب تنها این نبود بلکه این مساله باعث ایجاد کارمای خوبی شده و ضمناً از

مهارت کارکنان بیمارستان که به اتاق "دعوت" شده بودند تا کمک کنند قدردانی میشود.

بعلاوه خیلی زود، شایعات حضور اشباح در اتاق 308 کاملاً ناپدید شد.

مردم کنجکاو هستند و دوست دارند به شایعات دامن بزنند و شعله پر رمز و راز این مسائل را بیشتر روشن نگهدارند. خانه چی یان به بیمارستان سوم نزدیک بود و تصادفاً این داستان ها به گوش او هم رسید. احساس میکرد آخرین بار که در بیمارستان بستری بوده او نیز آن چیز خاص را دیده است.

خوشبختانه مدت زیادی در بیمارستان نماند و حالا همه چیز نرمال بود و دیگر اتفاقی رخ نداد پس وقتی این ماجراها را شنید چندان توجهی به آنها نکرد. اصلاً متوجه نشد خود او کسی ست که درباره ش داستان گفته میشود.

یک روز در مسیر خارج شدن از اداره، چی یان نگهبانی را دید که پشت سر پیرمردی راه میرود. خب اساساً آن شخص یک پیرمرد نبود بلکه مردی میانسال و 50-60 ساله به نظر میرسید. او لباسهای خاکستری سنتی به تن داشت و یک کیف کاغذی قهوه ای را به سینه خود چسبانده و مضطرب به نظر میرسید. ناگهان چی یان میل به کمک پیدا کرد. جلو رفت و پرسید اگر اتفاقی افتاده او میتواند کمک کند. نگهبانان اصولاً با کارمندان مودب بودند او توضیح داد که

این پیرمرد میخواهد به ساختمان برود تا چیزی را کپی کند ولی از آنجایی که این یک اداره خصوصی ست او را به یک مغازه برای کپی کاغذهایش راهنمایی کردند و سعی داشتند مسیر را به او توضیح دهند که چی یان سر رسید.

چی یان حدس میزد پیرمرد از بیمارستان همین حوالی آمده است و در عجب بود که شاید یکی از اعضای خانواده ش اینجا تحت درمان است و همین الان برای انجام امور بستری خود به کپی مدارک نیازمند است. او خیلی مبهم دو مغازه برای کپی کردن را نزدیک بیمارستان دیده بود.

در حالیکه ساعت از 5 گذشته بود ولی هوای ماه جولای همچنان گرم و مرطوب بود. همانطور که چی یان به دانه های عرق روی پیشانی پیرمرد نگاه میکرد بیاد پدر بزرگ و مادر بزرگ پیر خود افتاد که او را بزرگ کرده بودند.

مغازه نزدیک بود اما بخاطر پیچیدگی مسیر نمیشد آن را درست توضیح داد. بیه بینگجی گفته بود هنوز از باقیمانده دنده های دیروز برایشان مانده بهمین دلیل نیاز نبود که به خوارو بار فروشی برود. پس تصمیم گرفت به پیرمرد کمک کند. « عمو، من یه مغازه رو میشناسم که پنج دقیقه با اینجا فاصله داره بزار راه رو بهت نشون بدم. »

چی یان هدایت مسیر را بعهدہ گرفته و پیرمرد دنبالش می آمد. ابتدا پیرمرد در سراسر مسیر از چی یان تشکر میکرد ولی پس از مدتی در مسیری که حرکت

میکردند کاملاً ساکت ماند. هرچند چی یان میتوانست نگاه خیره او را روی خودش احساس کند.

چی یان سعی کرد با یک گفتگوی معمولی یخ بینشان را بشکند: «عمو، چرا اینطور مضطرب هستی؟!»

«بخاطر نجات یه زندگی...» پیرمرد بطور خلاصه این را گفت ولی چشمانش را از چی یان برنداشت.

چی یان از شیوه نگاهش ناراحت بود و نمیدانست چه باید پرسد. تا اینکه بالاخره به مغازه رسیدند ولی وقتی پیرمرد مدارکش را بیرون آورد معلوم شد اینها نه مدارک تولد هستند و نه نسخه های دارویی بلکه یک دسته طلسمهای هشت ضلعی یا چیزی شبیه به آن بودند.

پیرمرد به مغازه دار گفت: «لطفاً، از اینا تو برگه آ-4 برام کپی بگیرین. برگه های جدا باشن لطفا.» بنظر میرسید در این چیزها حرفه ای باشد.

کارمند مغازه به پیرمرد و چی یان نگاه کرد و چیزی نگفت و به کپی کردن برگه ها ادامه داد.

اینجا بود که چی یان فهمید نگرانی پیرمرد برای یک شخص بیمار در خانواده نیست و از اینکه در این مساله فضولی کرده پشیمان شد. او میخواست از فرصت برای ترک کردن آنجا استفاده کند که پیرمرد به سینه او خیره شد بعد چرخید و

به او گفت: «مرد جوون، نمیدونم باید اینو ازت بپرسم یا نه ولی چرا داری خاکستر
یه نفر دیگه رو با خودت حمل میکنی؟!»

چی یان از شنیدن عبارت خاکستر یک نفر دیگه وحشت کرد و اصلا نمیدانست
او چه میگوید پس جوابی نداد و در عوض گفت: «بسیار خب، به کارتون برسین
من دیگه باید برم.»


او چرخید تا از مغازه بیرون برود. پیرمرد او را متوقف کرد: «وایسا، بزار یه سوال
دیگه بپرسم ... تو تنها زندگی میکنی؟!»

چی یان صبورانه جواب داد: «نه...» از اینکه این پیرمرد عجیب را همراهی کرده
پشیمان شده بود.

او داستانهایی از قاچاقچیان انسان شنیده بود که سعی میکردند با پرسیدن مسیر
دختران را فریب بدهند اما اکثر اوقات هدف اصلی شان بانوهای مجرد و جوان
بود. چی یان به معیارهای اینان نمیخورد ولی فکر میکرد چیزی درست نیست.

پیرمرد وقتی ناشکیبایی و بدگمانی را در صدای چی یان دید آهی کشید. یک
کارت به او داد که نامی رویش قرار داشت: «نمیخوام تو کارت دخالت کنم ولی
مرد جوون تو نمیدونی توی چه خطر بزرگی هستی ... امیدوارم این چیزی نباشه
که بهش فکر میکنم امروز من خیلی سرم شلوغه ولی میتونی خودت بری بررسی
کنی ... اگه بعدش سوالی واست پیش اومد بیا سراغ من.»

بخاطر عجله زیاد چی یان کارت را در کیف خود انداخت و با سرعت دور شد
اصلا متوجه نشد که یک طلسم سه گوش زرد رنگ پشت آن کارت قرار دارد.
این طلسم آرام کننده روح^۱ بود.

یادداشت: بیه بینگجی یه روح شرور نیست که میخواد به چی یان آسیب بزنه؟! 

مترجم: جدی؟

✓ کپی ممنوع

✓ چاپ ممنوع

✓ هر کاری بی اجازه سایت و مترجم ممنوع

清心符^۱

طلسم آرام کننده روح، میتونه به افراد کمک کنه تا در برابر ارواح شیطانی از خودشون مراقبت کنن ... بنظر
میرسه این طلسم به پوآن مانترا یاربط داشته باشه ... گفته شده وقتی این مانترا خونده یا شنیده میشه معجزه های
زیادی رخ میده پس این مانترا دارای قدرت جادویی و درمانگری و محافظت هست آرامش زیادی بوجود میاره و آفت
ها رو از بین می بره همینطور قدرت بازیابی سلامتی رو داره

لیستی از تمام کتابهایی که تا الان به اتمام رسیدن و یا در حال ترجمه

هستن:

Hua Hua You Long

Mo Dao Zu Shi Novel

The Scum Villain's Self-Saving System

Heaven Official's Blessing

در حال ترجمه

Ai no Kusabi

The Haunted

record of the missing sect master

شما میتونین توی سایت مای انیمه نسخه های کامل کتاب ها و همینطور

نسخه های تکی رو پیدا کنید!

لطفا در صورت کپی شدن کارهامون در هر کانال یا شبکه اجتماعی یا

ورک شاپی بهمون اطلاع رسانی کنید!

https://t.me/lotus_sefid

myAnimes@